

هو العليم

بررسی روایات موجود در باب خلقت انسان (۲)
روایت «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ
سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»

سلسله دروس خارج اصول فقه - فی البداء و الجبر و
الاختیار و القضاء و القدر - جلسه یکصد و شانزدهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در تفسیر این روایت:

عن صفوان بن يحيى عَنِ الْكِنَانِيِّ عَنْ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ**

سَلَّمَ: «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ الْخَبِرُ».^۱

مطالب مختلفی نقل شده است که اول بیان

مرحوم مجلسی را در این مورد عرض می‌کنیم و بعد

بیانات دیگری که در این زمینه هست از امثال مرحوم

آخوند و متأخرین یا متقدمین که در این مبحث

رساله‌ای دارند، عرض خواهیم کرد. روایات در این

زمینه متعدد بود؛ یکی اینکه **«الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي**

بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»، روایت

دیگر روایت ابن ابی عمیر بود:

عن ابنِ أبي عميرٍ قال: سألتُ أبا الحسنِ موسى

بن جعفرٍ عليهما السَّلَامُ عن معنى قولِ رسولِ الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: **«الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي**

^۱ بحار الأنوار، ج ۵، أبواب العدل، باب السعادة و الشقاوة و الخير و الشر و خالقهما و مقدرهما، ص ۱۵۳، ح ۱.

بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»، فَقَالَ:

**الشَّقِيُّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ
أَعْمَالَ الْأَشْقِيَاءِ وَ السَّعِيدُ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَ هُوَ فِي
بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعْدَاءِ.^۱**

یا همین طور روایتی که دلالت می کند بر اینکه در
بطن امّ خیلی مسائل تحقق پیدا می کند مثل ترکیب
عقل، ضلال، هدایت و امثال ذلک.

بطن امّ، طریق عادی تَکوّن انسان

در این جلسه راجع به این مسئله بپردازیم که
اینکه شقاوت و سعادت در بطن امّ مشخص می شود
یعنی چه و به چه معنایی است؟ شکی نیست در
اینکه تَکوّن انسان در بطن امّ است، غیر از جهت
ابداعی و در بطن امّ انجام می گیرد. منظور از بطن امّ
یعنی طریق عادی تَکوّن. اما فرض کنید در مورد
ابداعیات - البته اگر اسمش را ابداعیات بگذاریم
چون ابداعیات در مجردات گفته می شود - و در
خلق دفعی مانند حضرت آدم و حوا هم همین مطلب

^۱ التوحید، ج ۱، باب السعادة و الشقاوة، ص ۳۵۶، ح ۳؛ بحار الأنوار، ج ۵،
أبواب العدل، باب السعادة و الشقاوة و الخير و الشر و خالقهما و مقدرهما،
ص ۱۵۷، ح ۱۰.

را گفتیم یا در مورد حضرت عیسی که آن‌هم شبیه [آدم است] ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ از این آیه استفاده می‌شود که خلقت حضرت عیسی مانند حضرت آدم بود؛ یعنی بدون علل و اسباب طبیعی بود. این مسئله صرف‌نظر از آن جهات غیر عادی است؛ اما در مورد افراد دیگر یک روال طبیعی خودش را باید طی کند، این روال طبیعی در بطن اُم است و در آنجا است که روح به این بدن افاضه می‌شود ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۲ تبدل جوهری در روح حیوانی او موجب تخلّق به روح انسانی می‌شود.

بنا بر هر دو نظریه -چه اینکه ما نفس را «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء»^۳ بگیریم، یا اینکه «روحانیة الحدوث و روحانیة البقاء و استدامة الروحانیة» بدانیم- مطلب تفاوتی نمی‌کند؛ به جهت اینکه آنچه که

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۵۹. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۰۰:

«تحقیقاً مثل عیسی در نزد خداوند، مثل آدم است که او را از خاک خلق نمود، و سپس به او گفت: بوده باش! پس او بوده خواهد بود.»

^۲ سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۳۴:

«پس پربرکت است خداوند که از میان آفرینندگان بهتر و نیکوتر است.»

^۳ الحکمة المتعالیة، ج ۸، ص ۳۴۷.

متعلّق تکلیف است و موضوع برای تکلیف است
عبارت از نفس انسانی است، اما بدن تعلّق به تکلیف
ندارد و آن نفس، دارای خصوصیات و دارای حالاتی
است. اگر ما «جسمانیة الحدوث» بدانیم معنایش این
است که همین جسم با همین خصوصیت جسمانی که
دارد و به همین وزنی که دارد به واسطه حرکت جوهری
و به واسطه تبدّل جوهری این نفس به یک حقیقت
روحانی متبدّل می شود.

مسئله یک ابتدائی دارد و یک انتهائی دارد - این
بحث فلسفی را در اینجا نباید مطرح کنیم این در
جای خودش باید مطرح بشود، منتها فقط از باب
اشاره صحبت می کنیم که به درد بحثمان می خورد -
مسئله یک ابتدائی دارد بنا بر این فرضیه و مبنا و یک
انتهائی؛ ابتدایش جسمیت است یعنی همین
جسمیتی که ما مشاهده می کنیم و می بینیم و ثقلت
است و آثار و خصوصیات جسمیت است؛ این
ابتدای راه و این مسیر است و انتهایش مجرد محض
و خلل و تعرّی و تخلّی از هرچه شائبه مادیت است
می باشد. این ابتدا و انتهای مسیر است.

سیر تقلّب جسم به روح

صحبت در آن حلقه واسطه بین این دو مسئله و بین این دو بدایت و نهایت است؛ چگونه یک جسم از ابتدای مادی به یک حقیقت مجردة محضه متبدّل می شود؟ روی آن مبنایی که ما داشتیم بر اینکه وجود را یک حقیقت بحث و بسیط و مجرد دانستیم که گفتیم: اعتقاد و رأی همه فلاسفه است؛ ولی امتیاز بین آنچه که عرض شد این است که جسم هیچ گونه اختلاف ماهوی با مجرد ندارد؛ بلکه جسم عبارت از همان وجودی است که این وجود عرض مادیّت بر او در این موضوع عارض شده است و این به واسطه تنزّل، متبدّل به تجسم و تشکّل شده است. بنابراین مبنا مسئله خیلی جای صحبت و اشکال نیست؛ چون همین نفس عبارت از همین جسم است؛ یعنی همین مجرد عبارت از جسم است و این جسم به آن حقیقت بساطت خودش که در زیر نقاب جسمیّت مخفی شده و این جسمیّت او را به شکلی و به صورت مادی درآورده است، این نقاب به واسطه فعل و انفعالاتی که در بطن اُمّ انجام می گیرد به نقاب مجرد و آن حقیقت مجردة متبدّل می شود.

اگر شخصی در اینجا اشکال کند و بگوید: بالأخره ما نفهمیدیم این جسمی که دارای وزن است به واسطه تبدل به حقیقت جوهری که مجرد است چند گرم از او کم می‌شود؟! بالأخره دوتا می‌شود دیگر؛ یعنی يك جسم در عین ثقلی که دارد، من باب مثال وزن ابتدایی انسان ده گرم است این ده گرم بخواهد متبدل بشود، متبدل بشود، بعد تبدیل به يك حقیقت مجرده می‌شود که نفس است، وقتی که متبدل به این حقیقت مجرد شد ما می‌توانیم به هر دوی اینها اشاره کنیم و اینها را از هم منفک کنیم و بگوییم که جسم است و نفس دارد. همین مضغه و علقه و اینها دارای نفس نیستند، البته نفس ظاهر نیستند اما همان‌طوری که قبلاً عرض شد همان روح حیوانی در اینها وجود دارد، منتها يك وقتی آن روح حیوانی حرکت دارد و يك وقتی روح حیوانی حرکت ندارد، این روح حیوانی می‌آید کم کم متبدل به جسمیت می‌شود، همان‌طوری که در خود نطفه هم يك روح حیوانی وجود دارد، منتها قُداً چون به واسطه همین اکتشافات علمی و اینها دستشان از این مسائل

بسته بود این مسئله «جسمانیة الحدوث وروحانیة

البقاء» را مطرح کردند. خیال می کردند نطفه انسان

یک چیز جامدی است مثل بقیه جامدات که هیچ گونه

حرکتی ندارد و هیچ گونه تمایزی ندارد. اصلاً در سابق

خیال می کردند که هرچه هست به واسطه نطفه مرد

است و نطفه زن در اینجا کاری انجام نمی دهد و

اصلاً این مسئله را نمی فهمیدند که باید اسپرم و اوول

[تخمك زن دقعنمه فطنه كنیات دشا به تشاد دوجو]

دوشب، فطن طقف دندرکی ملایخ، اذلت سا درم فطن

اجنیا رده کمینبی مدن زای مسایچهامدقت ارباعرد

دشا به ملب، و هرکدشرن زم حر ردن یا مرخلاً آب به کنیا

لهنیا و متفرگ ار ردام ی قلاخا تایصوصخ، از این

مسائل هست اما اینکه باید دارای این دو شرط باشد

[را بیان نکردند و خبری] از این مسائل نیست. آنها

شاید به این مسئله نرسیده بودند یا اگر رسیدند در

دسترس ما نیست. و لذا آنها این نطفه را بی جان و

بی روح می دیدند، فقط صرف یک وسیله و آلتی است

که این باعث خلقت انسان و خلقت آدمی است. اما

اگر ما این مطلب را مورد دقت قرار بدهیم که همین
نطفه با خصوصیتش که روح حیوانی را دارد و تحرّک
دارد و امروزه این مسئله ثابت شده و يك چیز خیلی
بدیهی است، هر بچه‌ای هم می‌تواند این مسئله را در
آزمایش و این حرف‌ها مشاهده کند، این ما را از این
مسئله جنبه مادی صرف، يك قدم به جنبه تجرد
می‌کشاند. این نطفه و این روح حیوانی از کجا آمد؟
وقتی که انسان يك غذایی می‌خورد این غذا در بدنش
تبدیل به نطفه می‌شود و این نطفه دارای حیات است.

این حیات را از کجا آورد؟

...مادر به حساب بیاوریم، همانطور که
صدرالمتألهین فرموده که نطفه يك امر بی‌جان و يك
جسمیت محض و يك استعداد و يك استعداد
محض است و هیچ‌گونه فعلیتی ندارد و فعلیت او
فقط صورت منویّت است که بعد متبدّل به صورت
علقه و مضغه می‌شود و آن جنبه استعداد به واسطه
فعلیت صوری که دارد همین‌طور به سمت
فعلیت‌های نزدیک به تجرد حرکت می‌کند، وقتی که
به آن نزدیک رسید یک‌مرتبه يك تحوّل ماهوی در

او پیدا می‌شود و مشمول خطاب ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ أَلْخَالِقِينَ﴾ می‌شود که ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾^۱ آخر می‌شود آیا این مسئله در اینجا هست؟!

یا اینکه ما اصلاً باید مطلب را يك قدری به عقب‌تر ببریم اگر ما قائل بشویم که نطفه داراي حرکت است و داراي روح حیوانی است، پس این در شکم مادر کاری را انجام نمی‌دهد بلکه باید يك قدری جلوتر برویم. ما این را در مرد جستجو کنیم یعنی این «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» را در مرد باید پیدا بکنیم. البته در زن هم همین‌طور است منتها خصوصیت و شکلش تفاوت پیدا می‌کند. بنابراین این

^۱ سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۲ - ۱۴:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا أَلْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ ۖ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً ۖ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ۖ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً ۖ فَخَلَقْنَا أَلْـَٰعَقَةَ ۖ مُضْغَةً ۖ فَخَلَقْنَا أَلْـَٰمُضْغَةَ عِظْمًا ۖ فَكَسَوْنَاهُ أَلْـَٰعِظْمَ لَحْمًا ۖ * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ أَلْخَالِقِينَ﴾. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۳۴:

«و به درستی که ما حقاً انسان را از جوهره و شیره گل آفریدیم! و پس از آن او را به صورت نطفه در قرارگاه ثابت (رحم مادر) قرار دادیم؛ و سپس آن نطفه را علقه آفریدیم؛ و پس از آن، آن علقه را مضغه آفریدیم؛ و آنگاه آن مضغه را استخوان‌های جنین نمودیم؛ و روی آن استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم؛ و سپس او را به خلقت دیگری انشاء کردیم؛ پس پربرکت است خداوند که از میان آفرینندگان بهتر و نیکوتر است.»

غذایی را که انسان می خورد و تبدیل به نطفه می شود
این حرکت «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» در
اینجا تشکّل پیدا می کند که این «جسمانیة الحدوث»
[است] البته اگر قرار باشد بر اینکه به این کیفیت باشد.
اگر ما قائل به مبنای دیگری بشویم که جسم
می آید حرکت خود را انجام می دهد، روح هم می آید
آن عمل خود را انجام می دهد و از انضمام بین این
دو، نطفه منعقد می شود و این نطفه در مرد وجود
دارد تا وقتی که به زن منتقل نشود. یک وقتی ممکن
است مبنا این طور باشد که اصلاً آن حقیقت حیوانیت
و حیاتیت مرد و روح و نفس مرد، همان جنبه
تأثیرش در نفس، به عنوان تنزّلش در روح حیوانیت
است. اگر کسی این طور بگوید، جای بحث و
صحبت دارد که این روحی که الآن نفس انسان دارای
این روح است و خصوصیتی که دارد، تنازل آن
همین است که این جسم را دارای حرکت می کند،
این یک طور.

طور دیگر اینکه همین آبی که شما می خورید
همین نانی که شما می خورید، این آب و نان در بدن

یک حرکتی را انجام می‌دهد، با همین اعضا و جوارح؛ یعنی با این خصوصیتی که اوّل در معده پیدا می‌شود، بعد روده جذب می‌کند، بعد وقتی که روده جذب کرد به کبد می‌فرستد، کبد تمام اقسام ویتامین‌ها و اقسام قندها - چون قند هم اقسام متفاوت دارد - و تمام اقسام موادی که این مواد برای بقاء حیات بدن مثل نمک، ید، پتاسیم، کلسیم و امثال ذلک وجود دارد را می‌گیرد و صد و بیست نوع کار انجام می‌دهد و یکی یکی اینها را از این غذا جدا می‌کند. حالا این کبد که آمد این کار را انجام داد، این را در خون می‌فرستد و ما در اینجا اگر بخواهیم جدا بکنیم هیچ حیاتی در این نمی‌بینیم. فرض کنید که آمد این کار را انجام داد؛ یعنی آن عملی را که کبد انجام داد و می‌خواهد این را به خون بفرستد، همین جا شما بیاورید و این را زیر دستگاه آزمایشگاه بگذارید می‌بینید حیاتی وجود ندارد، حرکتی وجود ندارد، هیچ چیز نیست. این می‌رود در خون گردش می‌کند، در تمام جاها گردش می‌کند، به قلب می‌رود، به ریه می‌رود، اکسیژن به او می‌رسد، به سلول‌ها می‌رود، جذب می‌شود، جذب یک مایع

شبيه آب دريا مى شود كه بين سلول ها هست كه واسطه بين سلول ها است كه آن مايع را اگر بگيرند يك انسان هشتاد كيلوى پنج سير مى شود و در تمام بدن از آن مايع شبيه آب دريا هست كه مايع لزج است. اين داخل در آن مى شود و به واسطه جذبى كه با سلول پيدا مى كند، اين وارد او مى شود؛ درست شد؟! بعد هم حالا به واسطه چيز سوخت مى شود دوباره بر مى گردد به واسطه مويرگ و در ريه مى رود و بعد از ريه خارج مى شود يا به جاهاي ديگر مى رسد؛ طريق دفع بدن زياد است. تا اينجا ما مى بينيم هيچ حركت و حياتى در اينجا انجام نگرفته است و به حال خودش است. از اينجا بر مى گردد در يك غده اى كه بالاي كليه هست و به آن غدد فوق كليوى مى گويند مى رود. آنجا اولين مرحله تكوّن اين نطفه آدمى است كه در آنجا تكوّن پيدا مى كند بعد منتقل به اعضاى تناسلى انسان مى شود و در آنجا حيات پيدا مى كند. يعنى اگر فرض كنيد كه آن نطفه از آن بالا به پايين بيايد حيات ندارد، روح در اينجا تحقق پيدا مى كند - قدر اعضايتان را بدانيد كه اگر

از دست برود همه چیزتان از بین رفته است مراقبش باشید! - و حیات پیدا می کند. صحبت در اینجا است این سیری را که پیدا کرده و در اینجا آمده و تلطیف شده به یک نحوی که قابلیت برای حیات را پیدا کرد، اینجا مسئله ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ انجام می گیرد.

یعنی تا اینجا حداقل از چشم ما مخفی است؛ اما اینکه الآن این نطفه‌ای که از این غدد پایین آمد و حرکت کرد - الآن که دیگر می‌بندند و نمی‌گذارند که پایین بیاید لذا از همان جا برمی‌گردد و در خون می‌رود و دفع می‌شود - اینکه حرکت می‌کند چه فعل و انفعالی در این انجام می‌گیرد؟ آنچه را که ما مشاهده می‌کنیم، سکون است و از سکون، حرکت است؛ یعنی هیچ حلقه‌ی رابطی بین سکون و حرکت وجود ندارد؛ این طرف استعداد محض است، این طرف فعلیت محض است؛ این طرف امکان و قوه است، این طرف فعلیت و صورت است. این حرکت از مرحله‌ی سکون به مرحله‌ی حرکت، چه واسطه‌ای در اینجا انجام می‌گیرد؟! این مخفی است و از دید بشر مخفی است؛ الاً برای کسی که

در مرحله تجرد به مسئله تجرد وجود برسد و بتواند حقیقت مجردات را درك کند. این شخص می‌تواند تقلب جسم به روح را بنا بر مسلك صدرالمتألهین که «النفس جسمانية الحدوث و روحانية البقاء» پیدا کند و این بسیار مسئله مشکلي است و این يك مبنا است.

بعد این در اینجا تبدیل به روح حیوانی می‌شود و روح حیوانی را هم انسان مشاهده می‌کند و می‌بیند. همان موقع هم که ما در آزمایشگاه و اینها بودیم اینها را می‌دیدیم و به ما نشان می‌دادند. این مسئله را خود انسان مشاهده می‌کند. آن وقت در اینجا این نطفه‌ای که دارای روح حیوانی است تبدیل به چه می‌شود؟! در رحم مادر شروع به سیر خودش می‌کند؛ آیا این سیر، حرکت از حیوانیت به انسانیت است؟! یعنی این چه حیوانی است؟! آیا واقعاً این نطفه انسان است و تکامل پیدا می‌کند یا حیوان است که تبدیل به انسان می‌شود، کدام است؟! قطعاً می‌توانیم بگوییم که این نطفه، انسان نیست. حیوانی است نه مثل بقيه حیوانات؛ بلکه حیوانی است که حیوانیتش منتهی به انسانیت می‌شود؛

یعنی این حیوانیت اگر در مسیر تکامل قرار بگیرد
 منتهی به ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ می‌شود. لذا در
 آیات قرآن هم تعبیر به «خلق آخر» شده است و دیه‌ای
 که برای سقط و برای قسوط است، آن دیه هم تفاوت
 پیدا می‌کند. ببینید اگر این نطفه روح انسانی داشت
 «حقیقة الشيء بصورته لا بمادته»^۱ وقتی که صورت
 شيء که صورت انسانیت است از بین می‌رود باید يك
 ديه کامل بدهد؛ ولی ما می‌دانیم این ديه کامل نیست
 فرض کنید ده مثقال است، چند مثقال است، همین‌طور
 زیاد می‌شود و می‌آید وقتی که به ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا
 آخَرَ﴾ رسید يك دفعه ديه کامل می‌شود. از اینجا به
 بعد دیگر فرق نمی‌کند که چهار ماه است یا پنج ماه
 است؟ این دیگر تفاوت پیدا می‌کند یعنی بین چهار ماه
 و پنج ماه شدن و يك جوان بیست و پنج ساله بودن یا
 يك مرد شصت ساله عالم بودن در اینجا فرق نمی‌کند،
 به‌خاطر این است که دیه به نفس انسانی تعلق گرفته
 است و به جنبه مادیت خودش تعلق نگرفته است.

^۱ منظومه، ج ۱، ص ۲۰۶.

جنبه مادیت و جسمیت جنبه استعداد است و اصلاً
 فایده‌ای ندارد و هیچ اثری بر او مترتب نمی‌شود،
 مطلقاً. آنچه که در اینجا هست جنبه انسانی او است
 و به لحاظ تکاملش در جنبه انسانی، دیه هم تغییر پیدا
 می‌کند. این روی مسلک صدرالمتألهین.

و اما بنا بر مسلک بوعلی:

هَبَطْتَ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ *** وَرَقَاءُ ذَاتُ نُعْزُزٍ وَ تَمْنَعُ
 مَحْجُوبَةً عَنْ كُلِّ مُقَلَّةٍ عَارِفٍ *** وَ هِيَ الَّتِي سَفَرَتْ وَ لَمْ تَتَبَرَّقْ^۱

بوعلی هم که قائل به حیات در نطفه نبود، این هم که
 نمی‌توانست به این کیفیت ... البته در اینکه دارای
 قدرت است و دارای چه است، مسئله‌ای نداشت؛ اما
 اینکه حیات نطفه را ادراک بکند، [نمی‌توانست] آن
 موقع این وسائل را نداشتند. لذا در اینجا با توجه به
 قرائن دیگری که در دستشان بود قائل به «روحانیه
 الحدوث و روحانیه البقاء» در مورد انسان بودند. یعنی

^۱ عشر قصائد و أشعار، ابن سینا، ج ۱، ص ۱. معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۲:

۱- هبوط و نزول کرد به سوی بدن تو از بالاترین محل و عالی‌ترین مرتبه،
 کبوترِ ورقاء روح که دارای مقامی بس عزیز و محلی منیع است.

۲- آن لطیفه روح از دیدگان هر عارف و خبیری مخفی و پنهان است. و
 عجا که او چهره خود را به نقاب نپوشانده، بلکه دائماً پرده از رخ برافکنده
 و در منظر و مرآی عموم خود را آشکارا و هویدا ساخته است.

این جسم می‌آید در رحم مادر قرار می‌گیرد، رشد و تکامل پیدا می‌کند و وقتی به چهار ماه و خورده‌ای که می‌رسد، یک مرتبه روح از عالم روح و نفس، تعلق و ارتباط با این جسم پیدا می‌کند، اسم این ارتباط را ما انسان می‌گذاریم؛ این ارتباط یعنی انسان. وقتی که این با این ارتباط پیدا کرد، این شروع به حرکت می‌کند، این شروع به دست و پا زدن می‌کند، درست شد؟! این کیفیت ارتباط است.

حالا این دو نحوه ارتباطی که در اینجا هست صحبت ما در این است که آیا این مسائلی که در مورد «السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ

أُمِّهِ»، هست می‌تواند ارتباطی به‌طور کلی اصلاً با این قضایا داشته باشد یا اصلاً ارتباطی ندارد؟! و آیا این مسئله فرض کنید [مشیت و اراده] خداوند متعال اگر تعلق به بطن اُم نگرفت مثل حضرت عیسی یا در مورد آدم و حوا آیا این قضیه در مورد آدم و حوا استثناء شده است؟! آیا این بطن اُم، علت برای شقاوت و سعادت است؟! [اگر این‌طور است] آنها که داری بطن اُم

نبودند، پس معلوم می‌شود مسئلهٔ «الشَّقَى شَقَىٰ فِي بَطْنِ أُمِّهِ» يك مسئله‌ای است همراه با تَكُونِ نفس آدمی، یعنی وقتی که نفس آدمی می‌خواهد تَكُونِ پیدا بکند این «الشَّقَى شَقَىٰ وَ السَّعِيدُ سَعِيدٌ...» آنجا می‌آید. حالا بطن اُمّ باشد یا غیر بطن اُمّ باشد، این دیگر تفاوتی ندارد. درست شد؟! منتها چون به حسب معمول این تَكُونِ در بطن اُمّ انجام می‌گیرد، لسان روایات هم ناظر به همین مسئله است که شقاوت و ضلالت در بطن اُمّ است؛ اما اصلاً این قضیه کاری به بطن اُمّ ندارد؛ بلکه هنگام تَكُونِ انسان به مقام انسانیت و به نفس آدمی شقاوت یا سعادت برای انسان حاصل می‌شود. این نکتهٔ اوّل بود.

سعادت و شقاوت، لازمهٔ ذاتی نفس و

معلوم در علم ازلی ربوبی

نکته دومی که باید در اینجا مورد دقت قرار بگیرد

این است که آیا - همان‌طوری که ما در مباحث

گذشته که مباحث ثابتات در عوالم ازلی و عوالم

ربوبی هست ما بیان کردیم - این شقاوت و سعادت،

معلول و مشروط به زمان هستند که برای انسان بیاید

یا اینکه نه، اینها از سابق هستند؟! یعنی در قضیه شقاوت و سعادت ما یک مبنای جدایی باید ترسیم کنیم؟ یا از همان مبانی خودمان در اینجا می آید، هیچ تفاوتی نمی کند قاعده کلی و قاعده عقلی استثناء بر نمی دارد؛ پس مسئله شقاوت و سعادت اختصاص به بطن اُمّ ندارد، اختصاص به قبل از حیات ندارد، اختصاص به بعد از حیات زید هم ندارد؛ بلکه مسئله شقاوت و سعادت عبارت از لوازم ذاتی است که بر هر نفس و بر هر روحی تعلّق می گیرد و با او معیت دارد و چون عالم، عالم ثابتات است و در آن عالم، زمان دخالت ندارد و شرط نیست؛ پس مسئله شقاوت و سعادت چه الآن زید به دنیا بیاید چه صد سال بعد به دنیا بیاید، الآن این مسئله شقاوت و سعادت او در علم ازلی، در علم ربوبی که عبارت از عوالم ربوبی است وجود دارد.

بطن اُمّ، مقام بروز و ظهور سعادت و

شقاوت

پس معنای «السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ الشَّقِيُّ

شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»، مقام بروز و ظهور است یعنی

وقتی که این به مقام انسانیت می رسد، یعنی بروز و

ظهور مقام انسانیت پیدا می‌کند، از همان موقع مقام
 نزول در عالم ماده است. یعنی تا وقتی که در عالم ماده
 نیامده یا تا وقتی که این بدن مستعد برای تعلّق روح
 نشده این مسئله سعادت و شقاوت اصلاً معنا ندارد.
 فرض کنید بنا بر فرضیه بوعلی، يك رُوحی الآن خلق
 شد ولی هنوز تنزل به این عالم پیدا نکرد، متعلّق برای
 تکلیف هم نخواهد بود. درست شد؟! یا بنا بر فرضیه
 صدرالمتألهین کار بدتر است؛ تا نفسی هنوز تحقّق پیدا
 نکرد و وقتی هنوز نفس به این بدن تعلّق پیدا نکرد و
 «جسمانیة الحدوث» آن تبدیل به «روحانیة البقاء» نشده
 و هنوز خطاب ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ بر این
 تعلّق نگرفته و نفس پیدا نشد، این سعادت و شقاوت
 به چه برمی‌گردد؟! به چه چیزی بر نمی‌گردد. تکلیفی
 وجود ندارد.

تلمیذ: به حقیقتش.

استاد: حقیقت چه؟!

تلمیذ: کدورت و بعد از وحدت و اینها؟!

استاد: آخر هنوز چیزی نیست عدم مطلق که لا

تلمیذ: عدم مطلق که نیست اگر عدم مطلق باشد
که تعلّقی ندارد .

استاد: عدم مجمل هم بگوییم باز «لَا يُخْبِرُ عَنْهُ»
است . بالأخره اینکه متعلّق برای تکلیف است نفس
انسانی است . نفس حیوانی که متعلّق نیست . الآن
نطفه که نفسش متعلّق تکلیف نیست . این نطفه باید
برگردد تبدیل به نفس انسانی بشود . حالا که نفس
انسانی شد الآن می تواند متعلّق برای تکلیف باشد .
یعنی الآن می تواند قابلیت برای امر و نهی پیدا بکند ،
متتها چیزی که هست کوچک است و باید بزرگ
شود . یعنی اگر همین چهار ماه و ده روز را شما
بیرون بیاورید و یک دفعه بادش کنید و بزرگ شود و
تبدیل به پانزده سال یا هفده سال شود ، خطاب برای
تکلیف به او تعلّق می گیرد و چیزی به آن اضافه
نمی شود . اما اگر نه ، فرض کنید آن نفس حیوانی که
همان نطفه است را بیرون بیاورید و یک دفعه بادش
کنید یک دفعه می بینید یک چیز دیگر از کار درآمد که
نمی دانیم آیا نفس انسانی و آدمی است یا در اینجا
تفاوت پیدا می کند .

پس بر هر دو مبنا مسئله «الشَّقَى شَقَىٰ فِي بَطْنِ

أُمِّهِ» این مقام بروز و ظهور در بطن اُمّ تعلق پیدا نمی‌کند، برای ما چون دید ما از نقطه نظر عوالم ربوبی، اطلاع بر کیفیت تنزل نفس بر این عالم را ندارد، لذا از دید ما این زید زمانی زید می‌شود که می‌بینیم در شکم مادرش شروع به حرکت کرد، این موقع تازه می‌بینیم زید، زید شد. تا قبل از این نه زید بود، وقتی که هم در آنجا مرده باشد باز زید نیست، زیدیت زید در مقام بروز و ظهور برای ما در این موقع است.

پس این قضیه شقاوت و سعادت این است که در لا زمان و لا مکان این امر تحقق پیدا می‌کند، پس اختصاصی اصلاً به بطن اُمّ ندارد و بطن اُمّ در اینجا کاری را اصلاً صورت نمی‌دهد. این قضیه مربوط می‌شود به اصل قضیه «الشَّقَى شَقَىٰ فِي بَطْنِ أُمِّهِ».

حالا این مسئله «الشَّقَى شَقَىٰ ...» را از نقطه نظر مقام بروز و ظهور کاری نداریم، این ما را به یک مسئله بسیار مشکلی می‌رساند که ببینیم در عالم قضا و لوح و قدر چه گذشته است. این یکی.

ارتباط بین جهت وجودی تجردی و جهت

مادی اشیاء

مسئله دیگر که ما باید در اینجا به آن پردازیم این است که آیا مادر و پدر و دوران بارداری یا قبل از بارداری دخالتی در این قضیه سعادت و شقاوت [دارند یا] ندارند و ارتباط این مسئله با قضیه ثابتات ربوبی که چطور ما در عالم ثابتات یک امر را ثابت بدانیم، اما از نقطه نظر عمل خارجی که انجام می گیرد - و روایات بسیاری در این زمینه داریم مثل وقتی که مادر در هنگام حمل است بی وضو نباشد، لقمه مشته نخورد، در مکان های فاسده شرکت نکند، با افراد مختلف حشر و نشر نداشته باشد، غذای حلال بخورد، قرآن بخواند، مجالس کذا برود و این حرف ها که تمام اینها در سعادت بچه اش مؤثر است - چگونه ما یک امری که تدریجی الحصول است را با این مبنای خودمان که هیچ ربطی به بطن مادر ندارد باهم التیام بدهیم؟! و از یک نظر این همه روایاتی که داریم، البته احتیاج به روایات هم نداریم، بالأخره همان طوری که این همه روایات و همین طور تجربه خارجی هم نشان می دهد ما می بینیم وقتی

مادر یک غذایی را بخورد در شکل و شمایل فرزند مؤثر است، حتی در بعضی به اصطلاح چیزهایی داریم که بچه‌ای بزرگ شده بود بعد یک کار خلافی انجام داده بود، نمی‌دانم دزدی کرده بود یا غیر از دزدی، بعد رفت صاحبش را راضی کرد و آمد خدمت امام علیه‌السلام، حضرت فرمودند که برو از مادرت بپرس که در وقتی که تو را حمل داشته چه کرده است. رفت سؤال کرد، مادر هرچه فکر می‌کند می‌گوید که یک قضیه یادم آمد یک وقتی من داشتم از کنار یک دکانی می‌گذشتم تازه انار آمده بود و من خیلی میل به انار پیدا کردم - زن‌ها وقتی باردار هستند به این چیزهایی که می‌بینند تمایل دارند به طوری که زن در هنگام بارداری صبر و تحملش کم است - و نمی‌توانستم و پول نداشتم بخرم، سوزنی از جیبم درآوردم و در یکی از این انارها فرو کردم و فقط خواستم مزه انار را بچشم. این مزه انار در این جنین رحم مادر مؤثر واقع شد!

حضرت می‌گویند: برو بین مادرت در هنگام بارداری چه کرده؟ مادر هم می‌گوید: فقط چنین

قضیه‌ای یادم هست. دوباره می‌آید خدمت امام
علیه‌السّلام می‌رسد [و قضیه را تعریف می‌کند]
حضرت می‌فرمایند: بله، حالا برو از آن فروشنده
حلالیت بطلب؛ او می‌آید از آن فروشنده حلالیت
می‌طلبد و حالش عوض می‌شود!

این چه قضیه‌ای هست که این دارد این کار را
انجام می‌دهد یک امر مادی را انجام می‌دهد؛ ولی
یک اثر معنوی دارد آنجا می‌گذارد؟! اینجا چیزهایی
است که امروزه هم ثابت است و روی این قضیه
دارند خیلی کار انجام می‌دهند و به‌خاطر همین
جهت مسائل طبیعی و زیست‌شناسی و ... داخل در
مسائل کروموزوم و این حرف‌ها شدند و شاید به
یک نتایج غیرعادی برسند. نمی‌دانیم حالا می‌رسند
یا نمی‌رسند، چطور می‌شود؛ ولی مطالب، بسیار بالا
و دقیقی است و همه ناشی از این قضیه است که
همان‌طوری که خود ماده در ماده مؤثر است،
همین‌طور آن‌جهت ماده و معنویت ماده که قابل شک
نیست؛ انسان وقتی یک مال حرامی می‌خورد دیگر
میل به نماز پیدا نمی‌کند این قابل شک نیست. انسان
وقتی در یک مکان کدّری می‌رود احساس کدورت

می‌کند این قابل شک نیست. خود ما احساس می‌کنیم. انسان وقتی که با یک نفر می‌نشیند و او مکدر است خود او هم مکدر می‌شود این قابل شک نیست. انسان وقتی که فرض کنید با یک بزرگی صحبت می‌کند روحش باز می‌شود، وقتی غذای حلال می‌خورد باز می‌شود، در مسجد می‌رود روحانیت پیدا می‌کند، در مجلس امام حسین علیه‌السلام می‌رود روحانیت پیدا می‌کند، اینها اصلاً قابل تردید نیست. این تأثیر امکنه، تأثیر ماده، تأثیر آن جهت معنویت و روحانیت و به عبارت دیگر آخرتی که در این ماده هست و بطنی که در این ظاهر است و آن اُخرایی که در این دنیا هست، این دو جنبه باهم توأم هستند و هیچ‌گاه از هم دور نمی‌شوند.

این همان مسئله‌ای است که ما گفتیم که یک ارتباط وثیقی بین جهت وجودی که تجردی است و جهت مادی اشیاء برقرار است، آن جهت معنوی سراغ معنا می‌رود و این جهت ظاهری هم سراغ ظاهر می‌رود. آن غذای حرامی که می‌خورد، باطنش می‌رود در روح اثر می‌گذارد، ظاهرش هم می‌آید

باعث رشد این جنین می‌شود. اینکه قابل شک نیست؛ یعنی از قضایایی است که الآن از قضایای بدیهی به حساب می‌آید نه از قضایای نظری که تأثیر ماده بر بدن جنین و تأثیر آخرت و جنبه اخروی ماده و باطن ماده و باطن جسم و روحانیت جسم بر روحانیت او، با اینکه غیر قابل انکار است و با اینکه این تدریجی الحصول است و با اینکه زمان و مکان دخالت در تحقق وجودی او دارد، درعین حال با آن قضیه ما که گفتیم: این مسئله سعادت و شقاوت در جنین منوط به بطن مادر نیست؛ بلکه این در عالم ثابتات است همان‌طور که نفس در عالم ثابتات حضور دارد این هم حضور دارد، چطور باهم جمع می‌شوند؟!

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ